



بچہ رُزمِری

از محمد قائد تاکنون منتشر شده است:

نوشته‌ها

عشقی: سیمای نجیب یک آنارشیست
دفتچه خاطرات و فراموشی
ظلم، جهل و برزخیان زمین

ترجمه‌ها

ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ (کتاب اول) // پال کندل
قدرتهای جهان مطبوعات // مارتین واکر
ایدئولوژیهای سیاسی // مدرس‌ان دانشگاه کووینز، بلفاست، و دانشگاه شفیلد
تام پین // مارک فلیپ
رنج و التیام // ویلیام وُردن
مبارزه علیه وضع موجود: جنبش دانشجویی آلمان ۸۵-۱۹۵۵ // سایینه فون دیرکه
نخستین مسلمانان در اروپا // برنارد لوپس
تویهای ماه اوت // باربارا تاکنن

در دست انتشار

داستان آیندگان
نامه‌هایی از کرمان به دوبلین



نشر کلاغ

بچہ رُزمِری

آیرا لوین

محمد قائد

نشر کلاغ

تهران - صندوق پستی ۳۷۴۹ - ۱۴۱۵۵

تلفن - دورنگار: ۸۸۹۹۷۳۹۹

kalaghpublish@gmail.com

بچه‌ی رُزمِری / آیرا لوین / محمد قائد / چاپ اول: بهار ۱۳۹۴ /
شماره‌گان: ۱۱۰۰ / طراحی، صفحه‌آرایی: آتلیه نشر کلاغ / طرح
جلد: / با استفاده از پوست اصلی فیلم / چاپ و صحافی: پژمان /
قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان / حق چاپ و نشر به هر شکل محفوظ
شابک: ۹۷۸۶۰۰۷۶۵۶۰۰۶

سرشناسه: لوین، آیرا، ۱۹۲۹ - ۲۰۰۷ م. Levin, Ira

عنوان و نام پدیدآور: بچه‌ی رزمِری / آیرا لوین؛ [مترجم] محمد قائد.

مشخصات نشر: تهران: نشر کلاغ، ۱۳۹۳.

شابک: 978-600-7656-00-6

یادداشت: عنوان اصلی: Rosemary's baby.

موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: قائد، محمد، ۱۳۲۹ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳۵۶۸PS ۱۳۷۳/۸۷و/

رده‌بندی دیویی: ۵۴/۸۱۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۴-۲۶۹۳۰ م



آن شب در اتاق نشیمن همسایه‌های وِراج و فضول

یادداشت مترجم

می‌گویند اثر کلاسیک را کمتر می‌خوانند و بیشتر درباره آن حرف می‌زنند: نگاه کنیم به آثار افلاطون و ابن سینا و نیوتن و به جنگ و صلح تولستوی. جماعت کتابخوان وقتی هم به اثر کلاسیک توجه می‌کنند حوصله متن طولانی و قدیمی ندارند و یکی دو ساعت تماشا را ترجیح می‌دهند. خواندن اثری پر حجم و ماندگار مانند *بینوایان* که هر چند سال یک بار فیلمی از آن ساخته می‌شود به چیزی بیش از حوصله نیاز دارد - طاقت می‌طلبد.

اما گاه، برعکس، حتی وقتی کتابی بسیار فروش می‌کند ممکن است برگردان تصویری اش ماندگار شود و اصل متن از یادها برود. رمان نسبتاً مختصر *بچه رُرمی* و فیلمی که رومن پولانسکی، کارگردان لهستانی تبار، در آمریکا براساس آن ساخت از دسته اخیر است.

بچه رُرمی، رمانی کوتاه یا داستانی بلند، گرچه پرفروش شد، در حیطه ادبیات جدی جایی نیافت. ویراستار و منتقدی آمریکایی در

کتاب جامعش دربارهٔ ادبیات وحشت آن را «شاهکاری اصیل»^{*} خواند اما بعید است زمانی در کلاس ادبیات انگلیسی مطرح شود، و پس از گذشت چند دهه ردّی از ترجمهٔ آن به زبانهای دیگر نمی‌بینیم. موضوع رمان البته ادیب‌پسند نیست اما شاید تا حدی هم خوب موفقیت برق‌آسا را خورد. اهل ادبیات اثری کم‌حجم را که چند میلیون نسخه فروش کند و با همان سرعت ناپدید شود جدی نمی‌گیرند و به آن می‌گویند **پالپ فیکشن**: بخر، برای وقت‌گذرانی در قطار و اتوبوس بخوان، دور بینداز (تا با آن شانهٔ تخم‌مرغ درست کنند) و فراموش کن.

اما اجرای تصویری داستان به عنوان یکی از بهترین نمونه‌های ایجاد تعلیق میان واقعیت و وهم بسیار موفق از کار درآمد. در کار درخشان پولانسکی خوانندگان رمان دیدند فیلم ماندگار (جز فصل رفتن رزمری به کلبهٔ بیرون شهر که کنار گذاشته شد و کوتاه کردن صحنهٔ پایانی) عمدتاً برگردانِ سطرهای رمان است به تصویر. رمان وحدت مکانی ندارد و به این سبب هیچ‌گاه بر صحنهٔ تئاتر نرفت اما می‌تواند متنی بسیار مفید باشد در کلاس فیلم‌نامه‌نویسی برای مختصر و دقیق نوشتن به قصد برگرداندن به تصویر. نویسنده حتی تأکیده‌های افراد بر کلمات را مشخص کرده است.

اوایل قرن نوزدهم، مری شلی، همسر بیست‌سالهٔ پرسی شلی شاعر انگلیسی، که می‌ترسید مبادا جنینی که در شکم دارد ناقص یا غیرعادی باشد نگرانی‌اش را در قالب داستانی روی کاغذ آورد به نام *فرانکنشتاین*: دانشمندی با تلفیق دانش شیمی جدید و کیمیاگری باستان موجودی

^{*} William Gary Crawford *Horror Literature: a core collection and reference guide* (1981) (modern fiction section)

آیرا لوین ■ ۷

می‌آفریند که موحد و ویرانگر از کار درمی‌آید و آفریننده‌اش را هم نابود می‌کند.*

اما در انتهای بچه‌رُزمری تقریباً همه خشنودند: محفل از اینکه شیطان اکنون دارای فرزندی زمینی است؛ همسر رُزمری از اینکه با فروختن فرزندش (یا درواقع با اجاره‌دادنِ زنش، چون بچه محصول او نیست) می‌تواند به موفقیت حرفه‌ای دست یابد و به هالیوود راه پیدا کند (یادآور دکتر فاوستِ گوته که روحش را به ابلیس می‌فروشد)؛ و رُزمری از اینکه سرانجام صاحب بچه‌ای شده که گرچه شاخ و دم دارد، چانه و موهایش مامانی است. برای رسیدن به این موفقیتها دوسه نفر هم از سر راه برداشته شده‌اند.

مضمون تا حد زیادی شوخ‌طبعانه داستان نزد جامعه آمریکا که در آن فرقه‌بازی رواج دارد بسیار آشناست (در اظهارنظرهایی که علاقه‌مندان این اثر روی سایت گذاشته‌اند بحثی داغ دیده می‌شود در این باره که آیا مرشد شیطان پرستان آمریکا واقعاً مشاور پولانسکی در ساختن فیلم بوده و شخصاً در آن نقشی بازی کرده است یا نه^۱). اما نگاه آمیخته به پوزخند به فرهنگ اسرارآمیز فرقه‌های عجیب و غریب شاید یکی از دلایل

* این نام را سالها در ایران «فرانکشتن» تلفظ کرده‌اند و مدتی است برخی اهل نظر می‌کوشند تلفظ انگلیسی صحیح و اصلی فرانکستین را جا بیندازند. در خارجه هم که مشکلی با تلفظ ندارند غلط مشهور دیگری در این باره رواج یافته: این نام خود دانشمند است، نه هیولا. گرچه مری شلی پس از تماشای نخستین اجرای موفق اثرش در تئاتر لندن از اینکه مخلوق نام ندارد ابراز خشنودی کرد، در فیلم‌هایی که قرن بیستم از داستان او ساختند نام دانشمند را به هیولا دادند.
^۱ از قضایای مخوف روزگار، یک سال پس از روی پرده‌آمدن فیلم، اعضای فرقه‌ای در لوس آنجلس شارون تیت همسر باردار پولانسکی را کشتند و تکه‌تکه کردند.

مهبجورماندنِ رمان در خارج از آمریکا باشد. قصه سفر شیطان از دوزخ به آپارتمانی در منهتن برای تولید مثل، هرچند واقع‌گرایانه پرورانده شده باشد، در جاهای دیگر دنیا کمتر به نظر جالب می‌رسد، همچنان که در کمتر جای دنیا جز آمریکا کسی دنبال قصه حضور موجودات فضایی در میان مردم کوچه و خیابان می‌رود.

مضامین فرعی هم وابسته به فرهنگ آمریکا است و خرده‌فرهنگ‌های آن را دست می‌اندازد. داستان با حجم اندکش پیر از تک‌مضرب‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی است. رُزمری، بیست و چهار ساله و سروربان‌دار، بسیار باهوش و دارای سرعت انتقال فوق‌العاده و سیمای چشمگیر («سر رهگذران را به تحسین زیبایی‌اش برمی‌گرداند»)، از خانواده کاتولیک مؤمن در غرب میانه آمریکا (دشتهایی وسیع که اهالی‌اش از نظر شهرنشینان کرانه‌های شرقی و غربی دهاتی‌اند)، با دست خالی و بی‌حمایت و حتی اعتنایی از سوی خانواده به نیویورک آمده است («فقط یک برادر گفت "راحت را ادامه بده، رُزی، هرکاری دلت می‌خواهد بکن" و کیسه‌ای پلاستیک با هشتادوپنج دلار در آن به دستش داد»). پس از چند سال اقامت در آن جهان‌شهر و رفتن به کلاس طراحی و دکوراتوری و فلسفه و غیره، حرف‌زدن و لباس‌پوشیدن و لهجه و رفتار زن دنیادیده و نسبتاً مالدار همسایه را «غرب میانه‌ای» می‌یابد و بشقابهای او را که از یک نوع نیستند مسخره می‌کند.

پرسوناژ اخیر که بسیار وِزاج و فضول است مدام قیمت اثاثیه سطح‌بالای رُزمری را می‌پرسد و چنان از ریختن نوشیدنی روی موکت ناراحت می‌شود که به شوهرش، وارث صدرنشینی و مغز متفکر محفل جهانی شیطان‌پرستان، در برابر مهمانهایی که نخستین بار است به

خانه‌شان می‌آیند تشر می‌زند («موکت!»)، «مواظب موکت باش.» و کمی بعد: «موکت نو نو. موکت نو نو. این مرد چقدر دست‌وپا چلفتی است!»).
 هاچ، نویسنده داستانهای کودکان و مشاور خیرخواه رُزمری، به دختر شهرستانی کمک می‌کند خانم شهری همه چیزدانی شود (و اشاره‌ای گذرا به پُرفسور آواشناس نمایشنامه پیگمالیون برنارد شاو که دختر گلفروش لندن را، با آموزش لهجه طبقات بالا و لفظ قلم حرف‌زدن، در میان اعیان و اشراف جا می‌زند). هاچ گرچه انگلیسی است و کاناپه‌ی یادگار معشوقه‌ی لوئی پانزدهم در خانه دارد، به رُزمری و همسرش توصیه می‌کند از خیر سبک انگلیسی قرن نوزدهمی ساختمان‌ی که مکان خلافتکاری و خودکشی و قتل و آدم‌خواری بوده است بگذرند و در آپارتمانی معمولی عاری از پیشینه هول‌انگیز منزل کنند. اما برای رُزمری و همسرش سکونت در جوار چند هنرپیشه مشهور در ساختمان اسم‌ورسم‌دار منهتن تخته‌پرش صعود به هالیوود است.

جان کندی هم که کاتولیک بود چند سال پس از ترورش در رؤیاهای رُزمری ظاهر می‌شود. درحالی‌که ژاپنی‌ها به تقلید موفق از کارهای غربیان شهرت دارند، مردی ژاپنی پیاپی از فرزند شیطان عکس می‌گیرد (شاید تا در کشورش از روی نمونه اصلی کپی کنند؛ و مانند برخی هموطنانش درود بر «دلود بل» تلفظ می‌کند). و از قلم راوی، با بیانی که انگار افکار رُزمری است، می‌خوانیم همسر رُزمری اسم یک بازیگر رقیب را مسخره می‌کند، گرچه خودش پیشترها اسمی همان اندازه مضحک داشته، و همواره نظری در نقطه مقابل رُزمری دارد و می‌کوشد به عنوان شوهر قدرتمند و مدیر و پول‌درآر حرفش را به کرسی بنشاند.

با وجود پرداخت واقع‌گرایانه و لحن مطایبه‌آمیز نویسنده، پایان

داستان نوعی بن بست است، از این نظر که خواننده را ناچار می کند بپذیرد حق با رزمری بود و شیطان وجود جسمانی دارد. اما پولانسکی توانسته است راهی برای خلاصی از این بن بست بیابد. بیشتر در برداشتی طنزآمیز از افسانه دراکولا، روایت را میان اسطوره و شوخی نگه داشته بود. اما هُبط یا عروج شیطان از دوزخ به زمین برای پسرदार شدن در ساختمانی آنتیک در نیویورک افسانه‌ای دارای سابقه نیست تا بتوان با آن به مزاح پرداخت. آیا رُزمری مادری است معمولی همانند مری شلی که نگران سلامت نوزاد خویش است و در نگرانی اش تا بدان جا پیش می رود که می پندارد کسانی برای تملک جنینی که در شکم دارد توطئه کرده اند؟ یا چند آدم فکسنی که سرگرمی بهتری ندارند درحالی که نیویورک گرفتار اعتصاب روزنامه ها و سیستم حمل و نقل است واقعاً ترتیبی داده اند تا ابلیس (همزمان با دیدار پاپ از شهر و عصر روزی که برای مؤمنان کاتولیک سخنرانی کرده است) از عالم علیا یا سُفلی به خانه آنها (در ساختمانی جزو موقوفات کلیسای مجاور) بیاید و با زنی از عالم خاکی جفتگیری کند؟

در کتاب می خوانیم که صورت اخیر به وقوع پیوسته است و قدرت طلسم و جادوی سیاه انگار واقعیت دارد. در روایت تصویری، ماجرا بدون نشان دادن نوزاد (دَجّال) در ابهام رها می شود. بیننده می تواند نتیجه بگیرد رُزمری گرفتار اوهام بوده، گرچه با آن اشاره به چشمهای زرد نوزاد، نمی توان مطمئن بود هیچ توطئه‌ای برای تصاحب بچه عجیب الخلقه وجود نداشته است. قصه بر پایه مضمونی است که مسیحی مؤمن نه می تواند آن را درست رد کند و نه بپذیرد: اگر خدا از زنی زمینی صاحب فرزند شد، چرا شیطان نتواند؟

داستان پر از ریزه کاری است. وقتی زوج داستان نخستین بار به دیدن آپارتمان می آیند، کارگری روی در ورودی آپارتمانی عدسی چشمی نصب می کند، وسیله ای رایج در بسیاری جاها که اکنون در این ساختمان خاص می تواند نشانه و خامت اوضاع در «منطقه خطر» باشد. دختری خردسال در راهرو از رُزمی می پرسد «کاپیتان کرانچت را خوردی؟» و او پاسخ می دهد «کاپیتان کرانچ کیست؟» (کرانچ در انگلیسی به معنی صدای جویدن چیزی). پیداست کودک سؤال همیشگی مادر درباره نام تنقلات مورد علاقه اش را تکرار می کند و پاسخ رُزمی قاعدتاً باید باشد: تا حالا کاپیتان کرانچ نخورده ام، یا: تو خیلی کاپیتان کرانچ دوست داری؟ اما آگاهی از پیشینه آدمخواری برخی ساکنان قبلی ساختمان سبب می شود نام تجارتي کاپیتان کرانچ برایش تداعی کننده شخصی باشد که کارش جویدن با قرچ قوروج است - یکی از نخستین نشانه های بروز توهمات ادراکی در رُزمی.

دچار خیالات شده که همسرش فرزند به دنیا نیامده را پیش فروش کرده است و مدام شواهدی جدید در تأیید این کابوس می یابد. اوج تعلیق میان واقعیت عادی و «وهم» رُزمی، شب چیزخورکردن و اجاره دادنش به شیطان از سوی همسر اوست (جزئیات را پولانسکی عیناً همانی از کار درآورده که در کتاب است و در فهرست ۱۰۰ صحنه بسیار ترسناک تاریخ سینما، بیست و سوم شده). از طرز روایت وقایع و مشاهدات رُزمی نتیجه می گیریم زن و شوهر همسایه لابد دختر خدمتکاری را که بعداً خودکشی کرد برای بچه دار شدن از شیطان به خانه آورده بوده اند و با رُزمی هم عقیده می شویم که خودش را از گنجه ای که به هر دو آپارتمان راه دارد به آن طرف برده اند. اما آیا شیطان (با تنی از

جنسِ «زره چرم‌مانندِ زمخت» واقعاً شبی را در خانه‌ای قدیمی در منهتن گذراند؟ درحالی‌که سازش میان مفروضات دو لایهٔ داستان، یعنی عقل سلیمِ راوی و ادراکات رُزمری، امکان ندارد، فرضی که پایهٔ واقعیتِ قراردادی داستان تلقی شود کدام است؟ راوی از خواننده می‌خواهد چیزی را باور کند که خودش هم باور ندارد و زیرلی به آن پوزخند می‌زند. پولانسکی چنین انتظاری از بیننده ندارد و بدون سعی در توضیح وقایع می‌گذارد همه‌چیز در ابهام بماند: زنی باردار با تغییرهای شیمیایی بدنش دچار بدگمانی شدید می‌شود، وقایع نامرتب را به هم ربط می‌دهد و به نتایجی غریب و خوفناک می‌رسد که برای کسی قابل‌پذیرش نیست. انزوای پرهول وهراس انسانی مشوّش و شاید مستعدِ روان‌پریشی. تماشاگر برای رُزمری دلسوزی می‌کند اما باور ندارد تمام اهالی نیویورک و بل کل بشریت علیه او دست‌به‌یکی کرده باشند.

پرداخت ماوراءطبیعه معمولاً با دلهره و سایه‌روشن‌های پرمزوراز همراه است. بجهٔ رُزمری دلهرهٔ ماوراءطبیعه را به اتاق نشیمن آدمهایی عادی و حتی کسالت‌آور و مضحك می‌آورد. لوپین با واردکردنِ تخیلات فوق‌طبیعی در زندگی روزمره، راهگشای ژانری در ادبیات عامه‌پسند آمریکا شد که همچنان پرخواستار است.

آیرا لوین سال ۱۹۲۹ در نیویورک به دنیا آمد و در دانشگاه همان شهر زبان انگلیسی و فلسفه خواند. نخستین رمانش را سال ۱۹۵۳ به چاپ رساند. هفت رمان و نه نمایشنامه نوشت و از ۱۰ رمان و نمایشنامه‌اش فیلم ساختند. سه جایزه ادبی گرفت، از جمله جایزه «ادگار آلن پو» برای تله مرگ در سال ۱۹۷۸.

بچه رزمی که سال ۱۹۶۷ منتشر شد بیش از چهارمیلیون نسخه در آمریکا فروش کرد و سرآمد داستانهای ترسناک آن دهه شد. بعدها لوین در پوزشی که بیشتر به خودستایی می ماند گفت: «احساس گناه می کنم که بچه رزمی منجر به ساخته شدن آثاری از قبیل جن گیر و طالع نحس شد و یک نسل را در معرض اعتقاد به وجود شیطان قرار داد. من اعتقادی به وجود شیطان ندارم و گمان می کنم بدون این کتابها بنیادگرایی تا این حد قوت نمی گرفت. باین همه، حق التحریر کتاب را پس ندادم.»

سال ۲۰۰۷ در ۷۸ سالگی درگذشت.

سناریوی فیلم بچه رزمی را رومن پولانسکی، کارگردان آن، از روی رمان لوین نوشت و نامزد دریافت جایزه بهترین فیلمنامه اقتباسی شد. رمان هنوز منتشر نشده بود که نمونه چاپخانه‌ای آن به استودیوی پارامونت رسید و دست به کار شدند. فیلم ده برابر هزینه ساختش فروش کرد.

نوشته‌اند پولانسکی در یک مورد به لوین تلفن زد و پرسید تبلیغ پیراهنی که گای، همسر رزمی، می خرد در کدام شماره ماهنامه نیویورکر چاپ شد تا همان را نشان بدهد. لوین، که لابد حساب کرده بود در میان آن همه آگهی رنگ و وارنگ برای صدها

رقم جنس در نیویورکر چندتا هم ممکن است برای پیراهن مردانه باشد، اعتراف کرد این را از خودش ساخته است. قوّت رمان و جدی گرفتن جزئیات فراوانش از سوی پولانسکی اثر او را به کاری کلاسیک تبدیل کرد که در میان آثارش شاید فقط محله چینی‌ها از آن فراتر رفته باشد.

بازیگران اصلی این فیلم (۱۳۶ دقیقه، محصول ۱۹۶۸) میا فارو (به نقش زُمری وودهاوس) و جان کاساوتیس (به نقش گای وودهاوس) بودند.

م. ق.